

در خانه و مدرسه چگونه با کودکان سخن بگوییم تا بیاموزند...

گفت و شنود با کودکان

به بچه ها گفتن، از بچه ها شنیدن

نفیسه معتکف

پرسش های آموزگاران

آیا درک کردن و روبه رو شدن با احساسات شاگردانم هم جز مسئولیت من است یا مشاور مدرسه؟! اگر اینطور باشد که من برای تدریس وقت کم خواهم آورد گاهی اوقات آنچه "راه دراز" به نظر می رسیده است به "راه کوتاه" تبدیل می شود. شاید بهتر باشد چند دقیقه ای راصرف احساسات شاگرد کنید تا اینکه بگذاریم به نقطه ای برسد که زیر بار مشکلات مخصوص به خود خرد شود که همین مسئله باعث هدر رفتن وقت ارزشمند کلاس خواهد بود از سوی دیگر در چنین موقعیتی شما به کودکی محتاج کمک کرده اید..

وقتی درباره احساسات شاگردانم می پرسم به جایی نمی رسم چون بیشتر اوقات پاسخ می دهند: نمی دانم چرا اینطور است وقتی بزرگتر ها در مورد احساسات، کودکان را بازخواست می کنند، معمولا آرامش آنان را می گیرند پرسش هایی مانند چه احساسی داشتی؟ حالا چه احساسی داری؟ عصبانی هستی؟ ترسیدی؟ چرا چنین احساسی داری؟ باعث می شود کودکان به جای به حرف آمدن، سکوت اختیار کنند. مخصوصا پرسش هایی که پاسخ چرا را مطالبه می کند. باعث تشویش و ناراحتی کودکان می شوند. واژه "چرا" کودکان را مجبور می کند احساسات خود را به نحوی توجیه کند و به دنبال دلیل منطق و قابل پذیرش بگردد که بیشتر اوقات هم دلیلی پیدا نمی کند زیرا نمی تواند تجزیه و تحلیل روانی کند و مثلا بگوید: وقتی بچه ها مرا در ایستگاه اتوبوس اذیت کردند در حقیقت شخصیتم خرد شد. هنگامی که کودک ناراحت است تنها چیزی که به او آرامش می دهد این است پدر و مادر یا آموزگار خودشان حدس بزنند در درون او چه می گذرد مثلا بگویید: خیلی بد است کسی آدم را اذیت کند دلیل مهم نیست به هر حال به آدم لطمه می خورد.

ادای این جمله باعث می شود که اگر کودک احساس کند که می خواهد حرفی بزند، بزرگسالان را در دسترسش ببیند.

شما می گوئید کودکان احتیاج دارند که بدترین نوع احساساتشان نیز پذیرفته شود. در این صورت آیا این خطر پیش نمی آید که شاگردان از پذیرش ما برداشت منفی کنند و آن را مجوزی برای هرگونه عمل ناشایست خود بدانند؟

اگر ما تفاوت بین احساس و رفتار را تشخیص دهیم، خیر. دانش آموزان حق دارند هنگام دلخوری و عصبانیت احساس خود را بروز دهند، ولی حق ندارند با واکنش های رفتاری به کسی آسیب برسانند، چه از لحاظ جسمی چه از لحاظ روحی. برای نمونه می توان به علی گفت: تو آنقدر از دست رضا عصبانی شده بودی که می خواستی به او مشت بزنی. من به هیچکدام از دانش آموزانم اجازه نمی دهم به یکدیگر آسیب برسانند. احساسات خود را با کلمات و جملات مؤدبانه نشان بده، نه با مشت و لگد.

پرسش های پدران و مادران

آیا طرز بیان به اندازه موضوع مورد بحث اهمیت ندارد؟

لحن صدای شما به اندازه کلامتان مهم است. ماهرانه ترین پاسخ ها نیز می توانند زهرآگین باشند، اگر هنگام بیان مطلب از روی درماندگی آهی بکشید و بگویید: بازهم این کار را کردی... تو هرگز نمی توانی یاد بگیری...

همراه کلمات محترمانه لازم است رفتارمان نیز محترمانه باشد. برای نمونه می توان گفت: من به توانایی و قضاوت تو ایمان دارم یکبار که تذکر دهم خودت می دانی چه کنی...

یک روز دخترم گریه کنان سمت من آمد و شکایت کرد که یکی از برادرانش چند برگ از دفترچه او را پاره کرده است. هر دو پسر منکر شدند. چگونه می توانم حقیقت را از آنها بیرون بکشم؟ پرسش چه کسی این کار را کرد؟ زنگ خطر را برای کودکان به صدا در می آورد. اکنون آنان با دو حالت ناخوشایند مواجه هستند. اگر دروغ بگویند تا خود را خلاص کنند آسایش کوتاه مدت ولی عذاب وجدان بلند مدت در پیش دارند و اگر حقیقت را بگویند باید در انتظار سرزنش و توبیخ باشند.. بدتر از آن، پرسش تهدید آمیز تری به همراه دارد: چرا این کار را کردی؟ مهم نیست کودک چگونه عمل خود را توجیه کند، او احساس می کند اگر به این که چرا چنین جرمی مرتکب شده پاسخ درست بدهد به گناهکار بودن خود مهر تایید زده است: چون من کند ذهن، بدذات خودبین، بی ملاحظه و بی فکر هستم. به جای اینکه از کودکان بپرسید چه کسی و چرا مشکل را مشخص کنید. خواهرتان خیلی غمگین است. دفترچه اش پاره شده است. سپس اضافه کنید: اگر یکی از اعضای خانواده به کاغذ احتیاج دارد بهتر است به من بگوید تا بگردم و برایش چند برگ کاغذ پیدا کنم.

ادامه دارد...